

جهان هولوگرافی، جهان هیپروتی، و جهان هالوسالاری

محمد رضا توکلی صابری



جهان هولوگرافیک. مایکل تالبوت.
ترجمه داریوش مهرجویی. چ ۱۴.
تهران: هرمس، ۱۳۸۸. ۴۶۴ ص.
۸۰۰۰۰ ریال.

کتاب جهان هولوگرافیک آخرین کتاب مایکل تالبوت پیش از مرگ اوست که در آن به تئوری‌های شبه‌علمی و ضدعلمی رایج در غرب می‌پردازد. تالبوت ادعا دارد که «این نظریه در متن و چارچوبی علمی، اولین بار است که مطرح شده است» (ص ۴۰۱). مترجم نیز معتقد است: «نظریه هولوگرافیک بودن جهان نه تنها

در میان توضیحات علمی جا زده است. تالبوت البته کتاب‌های شبه‌علمی زیادی نوشته است و افسانه‌پردازی‌های زیادی کرده است، ولی این کتاب از نظر تحمیق مردم، واقعاً سرآمد آن‌هاست. او با نوشتن این کتاب ژانر جدیدی به نام افسانه شبه‌علمی (pseudoscientific fiction) به وجود آورده که کاریکاتوری است از افسانه‌های علمی (science fiction) و شبه‌علم (pseudoscience).

تالبوت در این کتاب مگس را ماموت کرده و چهل کلاغ را چهل هزار کلاغ سپید رنگ جلوه داده است که از قو زیبا ترند! او استاد گزافه‌گویی، اغراق، ساده‌انگاری و توجیهات بی‌منطق و دلیل است. از حسین کرد شبستری شوالیه تهمت‌نی می‌سازد که در تمام نبردها پیروز بوده است و رستم دستان و هرکول یونانی در پیش او انسان‌های کوچک و حقیری می‌نمایند. او بین پدیده‌های نامربوط و تصادفی روابط جدی و مهمی را به کمک تخیل بی‌نظیر خود کشف می‌کند.

دنيس گابور، فیزیک‌دان مجاری در سال ۱۹۴۷ هولوگرافی را اختراع کرد و به همین خاطر جایزه نوبل را برد. هولوگرام، یک عکس سه بُعدی است، برخلاف عکس‌های معمولی که دو بُعدی هستند. در واقع هولوگرام یک تصویر سه بُعدی بر روی یک صفحه دو بُعدی است. تالبوت نظریه پریبرام، روان‌شناس اتریشی تبار را مبنی بر این که مغز ما شاید مانند یک هولوگرام باشد که تصویرهای سه بُعدی را در ذهن ما تولید می‌کند و نظریه بوهیم فیزیک‌دان امریکایی را (که بسیاری از فیزیک‌دان‌ها آن را نپذیرفته‌اند) مبنی بر این که یک سطح دیگری از حقیقت در ورای واقعیت فیزیکی ادراکات روزمره ما وجود دارد با همدیگر تلفیق کرده و با تخیلات و افسانه‌های پرداخته ذهنش چیزی ساخته است که فرای ادعاهای این دو دانشمند است. تالبوت بدون هیچ شک و تردیدی اعلام می‌دارد که نه تنها مغز ما یک هولوگرام است، بلکه تمامی عالم یک هولوگرام است. سپس نتیجه می‌گیرد که گذشته هم هولوگرام است و از دست نرفته است

واقعیت‌های ملموس زندگی ما را در بر می‌گیرد، بلکه می‌تواند پدیده‌های حیرت‌آوری همچون تله‌پاتی، نیروهای فراطبیعی انسان، وحدت کیهانی، درمان‌های معجزه‌آسا و... را توضیح دهد. با خواندن **جهان هولوگرافیک** با جهانی روبه‌رو می‌شویم که هر ذره آن ویژگی‌های کل آن را در خود دارد و خواننده ایرانی بسیاری از مفاهیم متافیزیکی را که ریشه در فلسفه و عرفان شرق دارد در قالب زبانی روشن و امروزی باز می‌شناسد» (پشت جلد کتاب).

متأسفانه او در این کتاب نه تنها هیچ توضیح عقلانی از این پدیده‌ها به دست نمی‌دهد و هیچ یک از این ادعاها را ثابت نمی‌کند، بلکه خواننده ایرانی هم هیچ رابطه‌ای بین مفاهیم مورد ادعا در این کتاب و عرفان اسلامی یا ایرانی نمی‌یابد. انبوه خیال‌بافی‌های موجود در این کتاب برای کسی که در جهان واقعی زندگی می‌کند، تفکر عقلانی دارد، و مبادی علوم را می‌داند واقعاً حیرت‌آور است. این کتاب به استدلال منطقی و تفکر عقلانی نه پوزخند، بلکه قهقهه زده است. دنیای تالبوت دنیای هولوگرافی نیست، دنیای هیپروت و هالوسالاری است. «جهان هولوگرافیک» تالبوت کاریکاتوری از مُثُل افلاطونی همراه با آمیزه‌ای از خرافات است. تنها بخشی از کتاب که حاوی حقایق علمی است، بخشی است که به توضیح هولوگرافی می‌پردازد، که البته در این مورد هم تالبوت زیاد موفق نبوده است و خیالات خود را

بلکه به شکلی در ادراکات ما وجود دارد و ذهن آدمی و سابقه هولوگرافیک گذشته در یک حوزه همسایه همدیگر هستند و به این ترتیب قابل دسترسی هستند.

تالبوت بر اساس این ادعای ثابت نشده اعلام می‌کند که پس می‌توان غیب‌گویی کرد. به این ترتیب نه تنها به گذشته می‌توان دسترسی یافت، بلکه آینده هم که در هولوگرام جهانی است قابل دسترسی است. سپس اعلام می‌دارد که در هر سلول ما تمامی عالم مستتر است و مغز ما فضا و زمان را در درون خودش می‌سازد. رویاها هولوگرام‌های درونی هستند، و بیشتر رویاها به منزله رفتن به جهان‌های موازی هستند. بیماری‌های روانی (پسیکوزها) دسترسی به سطوح هولوگرافیک واقعیت هستند و بیماری افراد چندشخصیتی به علت تغییر از یک سطح هولوگرافی به سطح دیگر است. هیچ تفاوتی بین جهان فیزیکی و جهان ذهنی نیست و بدن نیز یک هولوگرام است. اثر دارونماها به این علت است که بدن نمی‌تواند بین واقعیت خیالی و واقعیت موجود تفاوت بگذارد، بنابراین برای درمان باید نیروی هولوگرافی مغز را مهار کنیم. بعضی افراد می‌توانند اندام‌های درونی دیگران مانند استخوان‌ها، دل و روده و جگر و پانکراس را ببینند! در اواسط کتاب اعلام می‌دارد که تمام قوانین فیزیک یک عادت است، و تمام معجزات و امور فراعادی به علت این است که بخش بزرگی از واقعیت‌ها ساخته تخیل هستند، حتی ذرات زیر اتمی را ذهن فیزیک‌دان می‌سازد و وجود واقعی ندارند! تمام امور ممکن هستند زیرا که به تعداد بی‌نهایت زیادی حقیقت بالقوه وجود دارد. به این جهت است که کارها و ادعاهای سای بابا، سوندبرگ، چند مکانی، هاله، شمنیسم، کاساتاندا، پسیکومتري، باستان‌شناسی روانی، تناسخ، بینش از راه دور، تجربه نزدیک مرگ، حتی شیء پرنده ناشناس (UFO)، اجنه و پریان، و رابطه با ارواح و بسیاری چیزهای دیگر همگی واقعیت دارند. او حتی می‌گوید که بعضی از اشیاء پرنده ناشناس پدیده شبه هولوگرام هستند و موجودات فضایی به زمین می‌آیند و انسان‌ها را می‌دزدند و بر روی آن‌ها آزمایش می‌کنند. هدف اصلی او در پایان کتاب نمودار می‌شود که می‌گوید: «باید علم را تجدید ساختار کرد.» چرا؟ چون علم این توهمات و مهملات آقای تالبوت را نمی‌پذیرد. به این ترتیب، بر حسب توصیه تالبوت، اگر کفش اندازه پا نیست، باید پا را جراحی کرد تا به اندازه کفش شود!

در جهان تخیلی تالبوت، هر چیز خیالی صورت واقعیت پیدا می‌کند. به نظر او پژوهشگران امور فراعادی (paranormal) از این جهت کشفیات شگرف خود را اعلام نمی‌کنند، چون می‌ترسند از سوی دانش‌ورزان (scientists) به مسخره گرفته شوند، نه این که آن‌ها واقعاً حرف جدی ندارند. در همین جهان تخیلی است که تالبوت بر سر طحالش فریاد می‌کشد و سپس به توصیه درمانگر همفکرش از طحال مبارک خود دلجویی می‌کند تا زودتر بهبود یابد! تالبوت در هولوگرام پاسخ تمام پرسش‌های طبیعی و ماوراء طبیعی، مشکلات، مسائل، معماها، و دردهای بشری را می‌جوید. تمامی متن کتاب در مورد ناتوانی علم در تفسیر جهان و قدرت نظریه هولوگرافی ایشان در تفسیر مسائل فراعادی است.

هنگامی که این کتاب در سال ۱۹۹۱ منتشر شد، همانند کودکی

که سر زامی رود، بی‌جان به دنیا آمد و هیچ‌گاه دیگر تجدید چاپ نشد. در آن موقع چند نقد در مورد آن منتشر شد که همگی نظری منفی و بسیار انتقادی به توهمات موجود در کتاب داشتند. با خواندن مقدمه مترجم، خواننده در می‌یابد که سال‌ها بعد نویسنده‌ای ایرانی آن را در سفر به امریکا «کشف» می‌کند و بسیار هیجان‌زده می‌شود. سپس مترجمی آن را مانند «یک داستان شیرین هیجان‌انگیز» می‌یابد که به «سؤال‌های بزرگ هستی‌شناختی، یزدان‌شناختی، و فلسفی‌اش جور خاصی جواب روشن امروزی می‌داد». حیرت‌انگیز! آیا فلسفه و منطق در سرزمین فارابی، رازی، بوعلی‌سینا، و ملاصدرا که فرهنگش تأثیر جهانی داشته است، تا به این حد نازل سقوط کرده است که تحصیلکرده‌ها و کتاب‌خوانده‌هایش (نمی‌گویم روشنفکرانش، چون روشنفکری با تخیلات و توهمات مایکل تالبوت مانع‌الجمع است) فرق بین مهملات و فلسفه را نمی‌دانند؟ البته مرز میان فلسفه و نافلسفه و مهملات مرز بسیار باریکی است، اما مهملات تالبوت نباید آن قدرها برای کتاب خوانده‌ها نامشخص باشد که به همین سادگی مابعدالطبیعه (metaphysics) را با ماوراء طبیعی، فراطبیعی و یا فراعادی (paranormal) اشتباه بگیرند؟ ناشر هم به اشتباه کتاب را جزو «فلسفه و کلام» طبقه‌بندی کرده است. قدام مطالب فراعادی را که خلاف امور طبیعی و به اصطلاح خارق عادت است جزو «علوم خفیه» (occult) تقسیم‌بندی می‌کردند. در دوران جدید آن را فراعادی و فراطبیعی (به قول مترجم فرهنگجاری) می‌خوانند و جزو مطالب «عصر جدید» (new age) طبقه‌بندی می‌کنند. «عصر جدید» یک جنبش شبه مذهبی بود که در دهه ۷۰-۱۹۶۰ و در اوج هیپی‌گری و جنگ ویتنام رواج یافت که بیشتر بر مبنای خودیاری و فراروان‌شناسی بود و بعضی‌ها سعی می‌کردند آن را با فیزیک کوانتوم، روان‌شناسی، طب کل‌نگر، بودیسم، تائوئیسم، و هندوئیسم بیامیزند و ذهن، بدن، و روح را در یک سطح قرار دهند و خداباوری و خداناباروری، و علم و شبه علم را در هم آمیزند. به این ترتیب آن‌ها آغاز عصر جدیدی را اعلام می‌کردند. تالبوت از آسمان و ریسمان بافتن‌های خود آگاه است، زیرا در مقدمه می‌نویسد: «بدرستی که الگوی هولوگرافیک نیز خود ایده‌ای بسیار تضادآفرین و تخالف‌زا بوده، و اغلب دانشمندان به هیچ روی آن را تأیید و تصدیق نکرده‌اند. با این همه چنان‌که خواهیم دید، بسیاری از متفکران برجسته و اثرگذار (در عرصه علم و اندیشه) از آن حمایت و پشتیبانی کرده و معتقدند که این الگو دقیق‌ترین تصویر واقعیت را تا به حال به ما عرضه داشته است.» (ص ۴) این متفکران برجسته چه کسانی هستند؟ البته تالبوت از فلان دکتر و استاد، یا بهمان انستیتو نام می‌برد. با نگاهی به سابقه این افراد به خوبی روشن می‌شود که افرادی همانند خود تالبوت هستند که درجه دانشگاهی‌شان کمکی به آن‌ها در درک واقعیت این جهان نکرده است. بعضی از این مؤسسات شامل یک یا چند نفر است که همانند یک انجمن کار می‌کنند. بیشتر گزارش‌های «تحقیقاتی» آن‌ها باروش‌های جدی علمی انجام نشده و تکرارپذیر نبوده‌اند. با نگاهی به منابع کتاب به آسانی می‌تواند دید که به طور عمده منابع او منحصر است به نشریه‌های عمومی، نشریه‌های زرد، رنگین‌نامه‌های عمومی، و انجمن‌ها و ناشرانی که

عموماً معتقدین به مسائل فراعادی از سنخ تالبوت و ناشرش هستند. اگر هم از مؤسسات مهم و دانشگاهی مطلبی نقل می‌کند، همیشه آن‌ها را با تعبیر و تفسیرهایی در جهت اثبات دیدگاه‌هایش همراه می‌کند، یا گزیده‌ای است از یک متن که وی آن را برای تأیید نظریاتش آورده است. در حالی که آن متن در اصل در تضاد با توهمات تالبوت است. اگر هم شخص یا مؤسسه دانشگاهی جزو منابع کتاب است، تعبیر و تفسیر گفته‌های آن شخص در جهت تأیید اظهارات تالبوت آمده است.

باید دانست که در امریکا هر چیزی که پولساز باشد، بدون توجه به واقعیت و یا مفید بودن آن، قانونی است و یک ارزش اجتماعی مهم محسوب می‌شود. پورنوگرافی و محصولات فراعادی دو نمونه از این دست است. امریکایی‌ها نسبت به اروپاییان، فرهنگ بسیار ساده‌نگری دارند و مردم معمولی امریکایی به لحاظ فکری همانند مردم هر نقطه‌ای از جهان سوم هستند. بدین ترتیب است که کانال‌های تلویزیونی، روزنامه‌ها و مجلات زیادی در مورد پدیده‌های فراعادی، از رؤیت شدن الویس پریسلی و مایکل جکسون در انتظار عمومی تا دیده شدن موجودات فرازمینی و آدم‌های گرگ‌نما مطالب زیادی منتشر می‌کنند. برنامه‌های تلویزیونی بسیاری پخش می‌شود در مورد افرادی که با ارواح و مردگان صحبت می‌کنند و پیامشان را انتقال می‌دهند یا کسانی که به طور جدی داستان ربوده شدنشان را توسط انسان‌های فرازمینی و آزمایش‌های پزشکی بر روی بدنشان شرح می‌دهند. در امریکا کسانی وجود دارند که به آن‌ها روانمند (psychic) می‌گویند. آن‌ها برای خود مغازه‌هایی دارند و در انتظار مشتریان ساده‌لوح می‌نشینند و برایشان از آینده خبر می‌دهند. و در واقع همان کار فالگیرها و غیبگویان ما را می‌کنند. تکنیک‌های آن‌ها که شامل «قرائت سرد» (cold reading) و «قرائت داغ» (hot reading) است برای شعبده‌بازان کاملاً شناخته شده است و خود یک رشته تخصصی در شعبده‌بازی است. اگرچه این برنامه‌ها برای انسان‌های منطقی بیشتر جنبه تفنن دارند، اما هستند کسانی که این برنامه‌ها و نشریات را جدی می‌گیرند و آن‌ها را باور می‌کنند. تالبوت یکی از همین افراد است. در واقع پدیده فراعادی یک صنعت چند صد میلیون دلاری را در امریکا تشکیل می‌دهد.

اگر برای تالبوت دنیای جن و پری واقعیت دارد، برای مترجم نیز جابلقا و جابلسا واقعیت دارد؛ همان شهری که هزار دروازه دارد و در هر دروازه هزار نفر پاسبانی می‌کنند. این دو شهر در نزدیکی سراندریب قرار دارد. البته اگر شما بخواهید آن را از روی نقشه گوگل پیدا کنید نتیجه‌ای به دست نمی‌آورد! چرا که مملکت جابلقا و جابلسا با دوربین‌های ماهواره‌ای قابل عکس‌برداری نیستند، زیرا ماهیت هولوگرافی دارند! اگر هم بخواهید با کشتی به این دو شهر بروید به آن نمی‌رسید. چرا؟ چون به هر مقداری که به آن‌ها نزدیک شوید، به همان مقدار از شما دور می‌شوند، و به هر مقداری که از آن‌ها دور شوید، به شما نزدیک می‌شوند. بنابراین همیشه در دید شما قرار دارند بدون آن که بتوانید به آن‌ها دسترسی یابید. البته می‌دانید که این از ماهیت هولوگرافی امور است. مردمان این سرزمین «می‌توانند هر که را بخواهند پیش روی خود مجسم کنند، و می‌توانند با هر بخش

از اندام خود که می‌خواهند ببینند، و هر گونه میوه و غذایی را که میل دارند می‌توانند تجسم ببخشند. آن‌ها از طریق یک سلسله عکس‌های نورانی تله‌پاتیک ارتباط برقرار می‌کنند» (ص ۳۶۶). آری، آن‌ها در جهان هولوگرافیک تالبوت زندگی می‌کنند. «این شهرها نورانی هستند و بسیار زیبا، با معماری بهت‌آور، مدرسه‌ها و مراکز دانش و کتابخانه‌های بسیار» (ص ۳۸۰). لابد مدیریت این شهرها هم با همان شمن‌هایی است که در کتاب توصیفشان آمده است.

*

تالبوت در مقدمه کتاب می‌نویسد: «از آن‌جا که رویدادهای فراهنجاری را نمی‌توان به یاری فهم و ادراک علمی مرسوم‌مان توضیح داد، این رویدادها نیازمند نگاهی تازه به جهان‌اند، یعنی یک الگوی (پارادایم) معرفتی علمی جدید نیاز دارند. این کتاب علاوه بر نشان دادن این‌که چگونه الگوی هولوگرافیک می‌تواند پدیده فراهنجاری را توضیح دهد، به بررسی و سنجش شواهد فزاینده‌ای که در جهت اثبات پدیده فراهنجاری و لزوم نگاه داشتن چنین الگویی است می‌پردازد.» (ص ۷). تالبوت ادعاهای بسیاری را از قول افراد و گروه‌های مختلفی نقل کرده است و ما فقط به سه دسته از آن‌ها، یعنی ادعاهای پزشکی، ادعاهای مربوط به پدیده‌های فراعادی، و ادعای مربوط به خرافات مسیحی می‌پردازیم. چون اگر بخواهیم به همه ادعاهای او بپردازیم، مثنوی هفتاد من کاغذ شود. باید تأکید کرد که همه این پدیده‌هایی را که در این کتاب آمده است با علم می‌توان توضیح داد، و تکرار کرد و این کار بارها و بارها انجام شده است.

ادعاهای پزشکی

آیا اگر ما چیزی را تخیل کنیم و در ذهن خود بسازیم، در جهان بیرون از ذهن ما هم واقعیت پیدا می‌کند؟ مثلاً اگر تصور کنیم که ثروتمند هستیم، و یا بیماری مهلک ما درمان یافته است، و یا زبان ژاپنی را خوب می‌دانیم، آیا ثروتمند یا سالم می‌شویم و به روانی ژاپنی صحبت می‌کنیم؟ در جهان خیالی هولوگرافیک تالبوت همه این‌ها امکان‌پذیر است، زیرا «در نظم مستتر، مثل خود مغز تخیل و واقعیت در نهایت از هم تشخیص‌ناپذیرند، و بنابراین نباید مایه تعجب باشد که تصاویری که در ذهن جای دارند نهایتاً به صورت واقعیات عینی در بدن جسمانی ما ظاهر شوند» (ص ۱۱۳). به این ترتیب او فهرست زیادی از بیماران را دنبال هم می‌کند که دچار بیماری سرطان بوده‌اند. به آن‌ها آموزش داده شده بود که در خیال خود تصور کنند که اشعه‌درمانی شده‌اند و گلبول‌های سفید آن‌ها به سلول‌های سرطانی حمله کرده است. نتیجه این «تصویرسازی ذهنی» چنان بود که بر همه این بیماران سرطانی «تأثیر معجزه‌آسایی» داشت و عوارض اشعه‌درمانی را هم نداشت. این تصویرسازی ذهنی به حدی مؤثر بود که بیماران می‌توانستند به طور اختصاصی نوتروفیل‌ها و سلول‌های تی را به طور مجزا در بدنشان افزایش دهند (ص ۱۱۳).

در مورد اثر دارونما که شیوه‌ای است برای حذف عوامل ذهنی در آزمایش‌های عینی پزشکی، چنین می‌خوانیم: «از منظر هولوگرافی، واکنش شگفت‌انگیز بیمار به دارونمای آسم را می‌توان دوباره بر پایه

ناتوانی ذهن و جسم در تشخیص میان واقعیت تخیلی، و واقعیت راستین تبیین کرد» (ص ۱۲۴). و به این ترتیب در طی صفحات متوالی در فصل «من ترانه هولوگرافیک را می‌خوانم» آقای تالبوت در نقش یک پزشک بسیار مطلع ظاهر می‌شود که اصرار دارد ثابت کند که ما می‌توانیم با تخیل خود، بدون استفاده از داروها و درمان‌های پزشکی نوین، بسیاری از بیماری‌ها را درمان کنیم، و «می‌توانیم سبب شویم که تومورها در عرض یک شبانه‌روز آب شوند» (ص ۱۲۷) و اگر به داروها اعتقاد داشته باشیم اثر دارند و وقتی اعتقادی به آن‌ها نداریم بی‌اثرند (ص ۱۲۸). و این ادعای غیرواقعی را بیان می‌کند که «خوردن یک دارو ناممکن است به خوبی همان تأثیری را ایجاد کند که داروی واقعی، و برعکس خوردن داروی واقعی ممکن است هیچ تأثیری بر جا نگذارد» (ص ۱۳۰). بی‌اعتقادی تالبوت به جهان عینی و پزشکی نوین و تأثیر داروها به حدی است که باعث می‌شود بنویسد: «پزشکان می‌باید با به کار بردن دارویی ما را تحمیق کنند تا بتوانیم نیروهای مهارکننده شفا بخش درون خود را فراخوانیم» (ص ۱۳۷).

اکتشافات پزشکی آقای تالبوت حد و حصری ندارد، مثلاً به این پاراگراف توجه کنید: «مردمان جزایر تروبریانند روابط جنسی قبل از زناشویی را تأیید می‌کنند، ولی حاملگی قبل از ازدواج را به شدت تقبیح. آن‌ها از هیچ‌گونه وسیله جلوگیری استفاده نمی‌کنند و به ندرت به کورتاژ متوسل می‌شوند. به عبارت دیگر، بارداری قبل از ازدواج بیش و کم برای آنان چیزی ناشناخته است. این بدان معنی است که زنان ازدواج نکرده به سبب باورها و اعتقادات فرهنگی‌شان ناخودآگاهانه مانع بارداری خود می‌شوند» (ص ۱۳۷). عکس این قضیه این خواهد بود که آبستنی‌های تین‌ایجرهای امریکایی به خاطر این است که آن‌ها به علت باورهای فرهنگی‌شان باردار می‌شوند، نه به خاطر روابط جنسی بدون استفاده از روش‌های پیشگیری. به همین سادگی! تخیلات و تئوری‌های شبه‌علمی از این هم فراتر می‌رود. وی معتقد است که پس از این که رابرت کخ کشف کرد که عامل بیماری سل یک باکتری است، میزان مرگ و میر ناشی از سل کاهش یافت. علت این کاهش چه بود؟ بر طبق نظر ایشان غلبه بر ترس از سل بود و نه توصیه‌های روش‌های بهداشتی، تغذیه‌ای، و پزشکی و به همین سان از نظر ایشان علت توفیق در عمل پیوند اعضا، غلبه بر ترس از پیوند زدن بوده است (ص ۱۳۸) نه روش‌های جدید نگهداری بافت‌های زنده، روش‌های پیچیده جراحی، داروهای ایمنولوژیک، و دیگر روش‌های درمانی و بهداشتی.

سهل‌انگاری و راحت‌اندیشی تالبوت باورنکردنی است. او گزارشی از روان‌شفا بخش‌های (psycholhealer) فیلیپینی می‌دهد (ص ۱۷۳) که به جراحی روانی (psychosurgery) می‌پردازند و بیماران را بدون هیچ اثر چاقو و یا آثار دیگر جراحی می‌کنند. سال‌هاست که کلک این شیادان کشف و معلوم شده که آن‌ها با پنهان کردن مقداری دل و جگر مرغ همراه با خون در زیر میز بیمار و وانمود کردن این که آن‌ها را از بدن بیمار بیرون آورده‌اند، بیماران را فریب می‌دهند. جیمز رندی، شعبده باز معاصر، به خوبی این جراحی را انجام داده و سپس شیوه انجام آن را آشکار کرده است. فقط تالبوت از این موضوع آگاه نیست.

تالبوت خود اعتراف می‌کند که «من در خانواده‌ای فراروانی بزرگ شدم» (ص ۱۰) و شاید به همین دلیل باشد که او این قدر به مسائل فراعادای علاقه‌مند است و با تخیلات خویش چنان آن‌ها را گسترش می‌دهد و به توضیح معماها و رازهای مختلف می‌پردازد که باورنکردنی است و با این توضیحات معماگونه و رازآمیز خویش معماها و رازهای بیشتری را تولید می‌کند! البته کسی که در خانواده روان‌مند به دنیا آمده است، مشکل بتواند حقایق علمی و معارف واقعی را بپذیرد و از دنیای تخیلات خویش بیرون آید. به نظر می‌رسد که تالبوت بیشتر یک بیمار روانی (psychotic) است تا یک فرد روان‌مند یا فراروان (psychic)، زیرا مدتی دچار مشکلی در ناحیه طحال می‌شود و سعی می‌کند با تصویرسازی، یعنی تصور سالم‌بودن طحالش، سلامتی را به این اندام خود بازگرداند (چگونه تشخیص این مشکل را داده و چرا پیش پزشک نرفته معلوم نیست). سرانجام وقتی می‌بیند که این روش درمانی بی‌نتیجه است خشمگین می‌شود و طحال خود را مورد شمت قرار می‌دهد. سپس نزد یک غیب‌گو به نام خانم درایر می‌رود. این خانم از او می‌پرسد که آیا سر طحالش فریاد زده است؟ تالبوت تصدیق می‌کند. خانم درایر می‌گوید که طحال شما بیمار شده و توصیه می‌کند که هرگز از بدن و اندام‌های درونی خود دلخور و خشمگین نشوید. تالبوت سپس می‌گوید: «این حادثه نه تنها مهارت خانم درایر را در نگر بستن به درون بدن انسان نشان داد، که به من نیز نشان داد که طحال من گویا دارای نوعی ذهنیت یا آگاهی خاص خودش است» (ص ۲۵۸). چنین است دیدگاه تالبوت در مورد بیماری‌ها، روش‌های درمان بیماری‌ها و نوع درمان‌شناسانی که به آن‌ها اعتقاد دارد!

پدیده‌های فراعادای

یکی دیگر از حوزه‌هایی که تالبوت به آن وارد شده است، حوزه شعبده بازی (magic) است. او به طور آگاهانه و یا ناآگاهانه برای همه حقه‌های شعبده بازی تفسیر فراطبیعی دارد. در این جاست که با توجه به سابقه شعبده‌بازی در اروپا و امریکا وضع کنونی این حرفه به هیچ وجه نمی‌توان نوشتن این همه مطالب بی‌پایه را به بی‌اطلاعی یا ساده‌لوحی او نسبت داد. بلکه بسیار مشخص است که به عمد حقایق را نادیده گرفته است تا تئوری هولوگرافی خود را ثابت کند. او موارد بسیاری از پدیده‌های فراعادای را با چنان آب و تاب و وصف می‌کند که گویی اجراکنندگان آن‌ها به جهانی معنوی و برتر از جهان مادی ما دسترسی دارند و معجزه می‌کنند. اعمالی مانند فروکردن سوزن به بدن و شمشیر در دهان بدون ایجاد خونریزی و یا احساس درد، راه رفتن روی آتش، گرفتن زغال‌های گداخته در کف دست، فروبردن قلاب‌ها در پوست بدن افراد و رد کردن طناب از قلاب‌ها و آویزان کردن آن‌ها بدون آن که احساس درد و خونریزی کنند. امکان ندارد که تالبوت این‌ها را در سیرک‌های امریکا و یا حداقل در برنامه‌های تلویزیونی ندیده باشد و یا به کتاب‌هایی که در این باره نوشته شده، رجوع نکرده باشد. کتاب‌های زیادی در مورد این کارهای شعبده بازی نوشته شده و طرز انجام آن‌ها شرح داده شده است. کریس انجل، شعبده باز معروف امریکایی، رکوددار معلق‌ماندن

در هواست. او در حالی که قلاب‌هایی در بدنش فرو رفته بود به مدت شش ساعت در تایم اسکوتر نیویورک به حالت معلق آویزان ماند. هم او یک بار دیگر در حالی که این قلاب‌ها در بدنش بود و با سیمی به هلیکوپتری آویزان بود، به مدت چندین دقیقه در هوا و در حومه شهر لاس وگاس و در حضور تماشاچیان چرخانده شد. کریس انجل شعبده بازی‌های زیادی کرده است از جمله راه رفتن روی آب، معلق ماندن بین دو ساختمان بلند، بالا رفتن بدون وسیله از ساختمان هرمی شکل هتل میراژ در لاس وگاس و صدها کار دیگر که شعبده بازان انجام می‌دهند و برای کسانی که به امور شعبده بازی واردند، کاری است عادی و با استفاده از همین علوم مادی انجام می‌گیرد و هیچ معجزه‌ای در کار نیست. اگر عمر تالبوت برای دیدن کارهای کریس انجل کفایت نکرد، در زمان او شعبده بازان بزرگی بودند مانند جیمز رندی، داگ هنینگ، جانی تامپسون، و مارک ویلسون که در زمان خود به اندازه مایکل جکسون مشهور بودند. آن‌ها در سریال‌های تلویزیونی، تئاترها، نمایشگاه‌ها، و فیلم‌های خود همه این شعبده‌بازی‌ها را که تالبوت امری خارق‌العاده و فراعادی و فقط در جهان هولوگرافیک امکان پذیر می‌داند انجام داده‌اند و بعید است که آقای تالبوت آن‌ها را ندیده باشد، یا درباره آن‌ها نخوانده باشد.

آتش پدیده آشنا اما ناشناخته‌ای در طول تاریخ بشر بوده است. در این کتاب گزارش کسان زیادی آمده است که از آتش عبور کرده، زغال افروخته را در دست گرفته و یا بر روی زغال‌های آتشین راه رفته‌اند. یکی از تخصص‌های شعبده‌بازان آتش است (fire magic). اگر تالبوت به یکی از سیرک‌های امریکا رفته و یا برنامه‌های تلویزیونی شعبده‌بازان را دیده بود، این قدر خود را هالو جلوه نمی‌داد. ویدئوها و کتاب‌های آموزشی فراوانی برای آتش خوردن، در دست گرفتن آتش و روی آتش راه رفتن، فروکردن انگشتان در قلع مذاب وجود دارد و این کار هیچ مکانیسم پیچیده و فراعادی‌ای نیست و به جهان هولوگرافیک هم اصلا ربطی ندارد.

در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم پدیده‌ای به نام روح‌باوری (spiritualism) در امریکا و اروپا رواج یافت. افرادی بودند که ادعا داشتند می‌توانند با مردگان رابطه برقرار کنند و با آن‌ها صحبت کنند که به آن‌ها واسط (medium) می‌گفتند. آن‌ها حتی در اتاق‌های نیمه تاریک و بدون الکتریسیته آن دوران، اشیایی را ظاهر می‌کردند و می‌گفتند که مردگان به آن‌ها داده‌اند. با اختراع دوربین عکسی و در دسترس همگان قرار گرفتن آن در پایان این قرن، حتی بعضی‌ها ادعا داشتند تصویر فرشتگان و ارواح را بر روی فیلم عکاسی ثبت می‌کنند. البته بعدها معلوم شد که همه این‌ها کلک و حقه است. زیرا وقتی اتاق نورکافی داشت مردگان نمی‌توانستند این چیزها را به واسط‌ها بدهند! عکس‌ها نیز پیش از آن بر روی فیلم‌ها ثبت شده بودند! جالب است بدانیم که کنان دوپل، نویسنده معروف انگلیسی و خالق شرلوک هولمز که با استدلال منطقی و تفکر عقلانی خود راز همه‌گونه جرم و جنایت را کشف می‌کرد، به روح‌باوری اعتقاد پیدا کرده بود و چندین کتاب در این زمینه نوشت. هاری هودینی شعبده باز معروف آن زمان که با کنان دوپل دوست بود مبارزه شدیدی را با روح‌باوران آغاز کرد و تمام حقه‌های آن‌ها را در طی نمایش‌ها،

مصاحبه‌ها و کتاب‌ها و مکاتباتش با کنان دوپل فاش کرد. با همه این‌ها کنان دوپل از اعتقاد به روح‌باوری دست برداشت و حتی معتقد بود که هودینی دارای یک نیروی فراطبیعی است! نویسندگان بیوگرافی کنان دوپل معتقدند این مرد منطقی پس از مرگ پی‌درپی همسر، پسر، برادر، و برادر همسرش دچار افسردگی روانی شد و روال منطقی فکرش را از دست داد و به روح‌باوری روی آورد.

در همین زمان گروهی به نام پولترگایست‌ها (poltergeist) (ص ۲۰۵) بودند که در اتاق‌های چوبی با دست‌ها و پاهای بسته و چشمانی که نواری بر آن بسته بود می‌نشستند. ویولن و یا سازهای دیگری را که دور از دست‌شان بود در اتاق‌ها می‌گذاشتند. وقتی در اتاق را می‌بستند این آلات موسیقی به صدا در می‌آمدند و وقتی در را باز می‌کردند این افراد با دست‌های بسته و چشمان بسته همان جا نشسته بودند. هاری هودینی کوشش عظیمی در مبارزه با روح‌باوران و پولترگایست‌ها کرد و رازهای آن‌ها را افشا کرد. تا مدت‌ها یکی از کارهای شعبده‌بازان در اوایل قرن بیستم در سیرک‌ها تکرار کار پولترگایست‌ها بود، ولی به تدریج جای آن‌ها را به شعبده بازی پیچیده تری داد.

در دهه شصت میلادی نیز با رواج هیپی‌گری و جنگ ویتنام که نوعی گرایش ضد تکنولوژی در امریکا رایج کرده بود، پدیده شرق نگری (منظور هند، چین و فرهنگ‌های متأثر از آن‌هاست) علاقه به مسائل فراعادی و فراروان‌شناسی بسیار شایع شد. کسی که در این زمینه تأثیر فراوانی گذاشت یوری گلر بود. او می‌توانست فکر افراد را از راه دور بخواند (تله پاتی)، آینده را پیشگویی کند، شکل درون یک پاکت را نقاشی کند، فلزات مختلف را با نیروی فکر خم کند، و بسیاری کارهای دیگری که فرای امور طبیعی بود. گلر توجه بسیاری از آزمایشگاه‌های امریکا را جلب کرد. او می‌گفت که این قدرت را موجودات فرازمینی به او داده‌اند. یوری گلر توسط دو فیزیک‌دان به نام هارولد پوت هاف و راسل تارگ در مؤسسه تحقیقاتی استانفورد مورد مطالعه قرار گرفت و آن‌ها تأیید کردند که کارهای او واقعی است و اصطلاح «پدیده گلر» را وضع کردند. پدیده گلر چنان جهان را فراگرفت که او را به کشورهای مختلف دعوت کردند و برای دیدن نمایش‌هایش پول‌های هنگفتی پرداختند. در سال‌های دهه پنجاه شمسی او به ایران هم آمد و موجی از شگفتی را به وجود آورد. در همان زمان جیمز رندی شعبده باز معروف که همانند هودینی کلک‌های کسانی را که مدعی داشتن نیروهای فراطبیعی هستند افشا می‌کرد، تمام کارهای گلر را در برابر دوربین تکرار کرد، ولی بسیاری نمی‌توانستند باور کنند که گلر یک شعبده باز است. تا این که جانی کارسون، شومن امریکایی و دوست جیمز رندی که خود زمانی شعبده باز بود گلر را به برنامه خود دعوت کرد تا فلزات مختلفی را خم کند. پیشاپیش جیمز رندی به او گفته بود که به هیچ وجه به فلزاتی مانند قاشق، کلید، چنگال، و غیره که گلر با خود می‌آورد اعتماد نکند و خودش این اشیاء فلزی را تهیه کند و نگذارد که هیچ یک از همکاران و نزدیکان گلر به این فلزات نزدیک شوند. آن شب در برابر چشم میلیون‌ها بیننده، گلر نتوانست هیچ یک از قدرت‌های فراطبیعی خود را اعمال کند. بهانه او برای ناتوانی‌اش این بود که در استودیو «نرزی

منفی» وجود دارد. آن شب پایان کار گلر بود، و دیگر هیچ‌گاه برای نمایش کارهای فراطبیعی خود در اجتماع ظاهر نشد.

این جریان‌ها به همه آموخت که چقدر دانشمندان هم ممکن است به سادگی فریب بخورند. دانشمندان علوم تجربی با طبیعت سروکار دارند و طبیعت دروغ نمی‌گوید و قوانینش همیشگی و ثابت و دائمی هستند. این انسان‌ها هستند که دروغ می‌گویند. از آن پس، دانشمندان برای بررسی هرگونه ادعای نیروی فراطبیعی از مشورت شعبده‌بازان هم استفاده می‌کنند! از وقتی که آن‌ها شعبده‌بازان را برای آزمودن مدعیان داشتن نیروی فراعادی به کار می‌گیرند، شماره این مدعیان به نحو چشمگیری کاهش یافته است. جمیز رندی سال‌هاست بنیادی درست کرده و جایزه‌ای یک میلیون دلاری برای کسی که بتواند کارهای فراعادی انجام دهد اختصاص داده است. تا به حال بسیاری ادعا کرده‌اند و مورد آزمایش قرار گرفته‌اند، ولی همگی رد شده‌اند، زیرا از همان شیوه‌های شعبده‌بازان استفاده می‌کرده‌اند. کارهای گلر رشته تخصصی جدیدی را در شعبده‌بازی به وجود آورد که به خم کردن فلزات (metal bending) و منتالیسم (mentalism) معروف است. با دانستن این تاریخچه، وقتی تالبوت پژوهش‌های تارگ و پوتهاف را پس از چند دهه در کتابش می‌آورد، تردیدی نیست که یا او دچار همان بیماری کتان دوپل است و یا همانند مریدان چشم و گوش بسته فرقه‌های مذهبی و مریدان فراطبیعی، چشمش را بر روی حقایق می‌بندد. بعضی افراد چنان به اعتقادات و باورهایشان اعتیاد پیدا می‌کنند که هیچ استدلالی را نمی‌پذیرند.

تأسف‌آورترین بخش کتاب جهان هولوگرافیک، در مورد «هندی مقدسی» است به نام ساتیا سای بابا که هم مؤلف و هم مترجم را فریب داده است. نه تنها تالبوت به شرح معجزات او می‌پردازد، بلکه مترجم هم در مقدمه خود به روال مؤلف کارهای او را به تئوری بوهم پیوند می‌زند، و چه پیوند زدنی! سای بابا خود را تجسم و حاصل تناسخ یک گوروی دیگر به نام سای بابای شیرودی می‌داند که در نیمه دوم قرن بیستم درگذشته است. او در یکی از آشرام‌های هندی زندگی می‌کند. به شیوه تجسد (materialization) در معبد خود قفل، انگشتر، حلقه، جواهرات مختلف، غذاهای گرم، میوه‌های مختلف، و خاکستر و نمک از هوا می‌آفریند و به هوادارانش می‌دهد. پیروان او درباره معجزات او کتاب‌های زیادی نوشته‌اند و بدیهی است که مراد خود را در حد خدایی بالا ببرند. البته همان‌طور که تالبوت اطلاع دارد در هندوستان کسانی که بتوانند این کارها را بکنند، کم یا ناشناخته نیستند. این افراد را به طور عموم مرتاض یا آموزگار (guru) می‌نامند. تالبوت اگر کمی تحقیق می‌کرد به آسانی متوجه می‌شد که سای بابا یک شعبده‌باز شارلاتان است. زیرا از حرفه شعبده‌بازی که هدفش تفنن و تفریح و یا آموزش مردم است برای فریب و کلاهبرداری افراد استفاده می‌کند. در هندوستان فقرزده که میزان بی‌سوادی بسیار بالاست افراد زیادی جذب این مرتاضان و گوروها می‌شوند. سای بابا سالانه میلیون‌ها دلار درآمد دارد که همگی از پول پیروان فقیر و ثروتمندش فراهم شده است. قدرت او بر پیروانش و در محیط هندوستان بسیار زیاد است. باسوا پراماند که خود زمانی گورو بود و به افشگری علیه سای بابا می‌پرداخت، بارها

توسط پیروان او تهدید به مرگ شد و سرانجام پسرش که دستیارش بود به قتل رسید. تاکنون جسد سه دختر جوان در خانه سای بابا کشف شده است، ولی قدرت و نفوذ سای بابا بر سیاستمداران و پلیس مانع از هرگونه تحقیق در این مورد شده است.

اگر در زمان تالبوت اینترنت و یوتیوب هنوز ابداع نشده بود، او نمی‌توانست اطلاعات دست اول را در مورد سای بابا پیدا کند، مترجم محترم که می‌توانست چنین کند. در اینترنت، این جام جهان‌نما، اطلاعات فراوانی در مورد این مرد به اصطلاح مقدس وجود دارد. با نگاهی به بریده‌های فیلم‌های او در یوتیوب به آسانی می‌توان فهمید که کارهای معجزه‌آسای او در حد کار یک شعبده‌باز متوسط است.

خرافات مسیحی

به طور کلی در جهان مسیحیت هنوز هستند افراد بنیادگرایی که نمی‌توانند دستاوردهای علمی را که با کتاب مقدس تضاد دارد، مانند کروی بودن زمین و گردش آن به دور خورشید، تکامل زیست‌شناختی، طولانی بودن عمر زمین، دانش ژنتیک و بسیاری اکتشافات دیگر را بپذیرند. این افراد تحصیلات دانشگاهی هم دارند و ممکن است حتی در رشته‌های خود محققان بزرگی هم باشند، ولی همواره به نظریه‌ها و فرضیه‌های گذشته می‌چسبند. کیمیاگری را مهم‌تر و پیشرفته‌تر از علم شیمی می‌دانند و بقراط و جالینوس را که از وجود سلول‌ها و گردش خون در قلب اطلاع نداشتند. دانایان از پزشکان کنونی می‌شمارند. در واقع با نظام فکری آن‌ها نظریه‌های کهنه و نادرست قدیمی بیشتر سازگار است تا نظریه‌های مدرن. به همین دلیل است که آن‌ها هومئوپاتی، تماس درمانی، انرژی درمانی، رفلکسولوژی، عنبیه‌شناسی، کف‌بینی، طالع‌بینی، طب سوزنی، و احکام نجوم (آسترولوژی) را همچون دانش‌های مقدس و معتبر می‌شناسند. تالبوت جزو این گروه است و در سراسر کتاب‌اش به تقدیس این به اصطلاح «علوم» پرداخته است. این‌ها علم نیستند بلکه شبه‌علم هستند که با روش‌های علمی آن‌ها را نمی‌توان آزمایش کرد. اگر هم بتوان آن‌ها را آزمایش کرد در آن رد می‌شوند. این‌گونه باورهای شبه‌علمی اصولاً به صورت یک نظام اعتقادی عمل می‌کنند. برای مثال تا پیش از اختراع میکروسکوپ در قرن شانزدهم، طبیعی‌دان‌ها فکر می‌کردند که اسپرم انسان حاوی انسان‌های بسیار ریزی کاملاً شبیه خود انسان است. موجودات کوچکی که شکل و شمایل انسان را در مقیاس بسیار کوچک تری دارند! این آدم‌کوچولوها را آدمک (homonculus) می‌نامیدند. حال می‌بینیم که تالبوت می‌خواهد هومونوکلتوس را دوباره زنده کند. او در کتاب‌اش تصویر این انسان کوچولو را برای طب سوزنی آورده است (ص ۱۵۶). البته برای پشتیبانی از نظر خود از پزشکان فرانسوی و امریکایی هم نقل قول کرده است!

حوزه دیگری که تالبوت به طور مفضل به آن می‌پردازد خرافات مسیحی و ادعاهای بعضی از شخصیت‌های تاریخی مسیحی است. در سال ۱۸۵۸ در شهر لورد فرانسه دختر ۱۵ ساله‌ای ادعا کرد که حضرت مریم را دیده است. پس از آن کسان دیگری نیز همین ادعا را تکرار کردند. از آن زمان تاکنون لورد به مکانی مقدس و توریستی

تبدیل شده است که سالانه صدها هزار نفر از کاتولیک‌های معتقد از آن دیدن می‌کنند. هر ساله هزاران مورد شفای بیماران و بینا شدن کوران و معجزات دیگر را به آن‌جا نسبت می‌دهند. این ادعاها به قدری گزاف بوده که پاپ پیوس دهم سرانجام مجبور شد از کمیته‌ای از پزشکان و روحانیون بخواهد تا به این موضوع رسیدگی کنند. این کمیته گزارش کرد از هفت هزار موردی که ادعای شفا یافتن را داشتند تنها شفای ۶۸ نفر آن‌ها از نظر علمی قابل توضیح نیست. هم‌اکنون لورد به یکی از زیارتگاه‌های مهم کاتولیک‌های سراسر جهان تبدیل شده است. تالبوت چند مورد از این معجزات را از کتاب‌ها و مجلات نقل کرده است (۱۴۷-۱۴۴). با این حال خاطر نشان می‌کند که ممکن است شفای این بیماران به علت ایمانی بوده که بیماران به شهر لورد داشته اند، و نه دخالت حضرت مریم!

از خرافات مسیحی دیگری که تالبوت به آن می‌پردازد داغ‌زدگی (stigmata) است. در طی تاریخ کسان زیادی بوده‌اند که ادعا داشتند که زخم‌هایی که در دست و پای حضرت مسیح پس از مصلوب شدن به وجود آمده، دوباره در بدن آن‌ها به شکل صلیب ظاهر شده است. امروزه کسان زیادی چنین ادعاهایی دارند ولی بررسی همه این موارد نشان می‌دهد که هیچ کدام از زخم‌ها طبیعی نبوده‌اند. داغ‌زدگی یکی از کارهای شعبده‌بازان است و وسایل و روش‌های ایجاد آن در فروشگاه‌های وسایل شعبده‌بازی فروخته می‌شود. بنابراین اظهارات تالبوت که معتقد است اعضای رده بالای کلیسای کاتولیک بر این باورند که «زخم‌پذیری حاصل» تأمل عارفانه است، یعنی «در حالت مراقبه شدید، توسط ذهن، آفریده می‌شود» حرف سخیفی است، زیرا خود ایشان باید دست کم در تلویزیون دیده باشد که شعبده‌بازان مختلف چنین کارهایی را انجام می‌دهند.

یکی دیگر از خرافات مسیحی که تالبوت به عنوان معجزه نقل می‌کند، شیشه خونی است که ادعا می‌شود متعلق به یکی از قدیسان مسیحی به نام جانواریوس است. گفته می‌شود که این خون سالی دوباره منعقد می‌شود. تا به حال کلیسای رم اجازه نداده است که در شیشه را باز کنند تا متخصصان آن را آزمایش کنند و ببینند که آیا این محلول خون واقعی است و یا یک ماده رنگی. ولی کسانی که در این زمینه مطالعه کرده‌اند محلول‌های مشابهی ساخته‌اند که همانند خون این قدیس است و بر حسب زمان و حرکت دادن آن جامد و یا مایع می‌شود. این پدیده‌ای است که در محث فیزیک و شیمی به پدیده سل - ژل معروف است. بسیار تأسفانگیز است که تالبوت از این مطالعات بی‌خبر است و گزارش خود را بر پایه ادعای این کشیشان و بنیادگرایان مسیحی و معتقدان به معجزه بودن این مایع بنا نهاده است و به رودرآزی بیهوده‌ای دست‌زده است.

خرافات‌پذیری و خرافات‌باوری تالبوت حد و حصری ندارد. او با حیرت و تعجب، فهرست بلندی از معجزات پزشکی پیروان کشیش کاتولیکی به نام کورنلیوس ژانسن را که در قرن هفدهم می‌زیسته است ردیف می‌کند. این فرقه به شدت با کاتولیک‌ها و دربار فرانسه در ستیز بود. در آن دوران معجزات و شفابخشی‌های بسیاری را به رهبران این فرقه و پیروان آن نسبت می‌دادند. البته با سرکوبی که این

رهبران و پیروان می‌شدند، آن‌ها برای تبلیغ فرقه خود و زنده نگه داشتن‌اش به شایعه‌پردازی در مورد این درمان‌های معجزه‌آسا نیاز داشتند. حال باید پرسید که چگونه است که خداوند یک فرقه کاتولیک را بر دیگر فرقه‌های کاتولیک ترجیح داده و آن‌ها را به انجام چنین معجزاتی مفتخر ساخته است؟

محصولات هولوگرافی

در سریال «دایی جان ناپلئون»، مش قاسم که تسلیم تخیلات غیرواقعی دایی جان شده، بارها از انگلیسی‌ها صحبت می‌کند. این انگلیسی‌ها چنان در ذهن او جا می‌افتند که در پایان کتاب به شکل یک موجود مجزا و مستقل با شخصیت واقعی به نام «انگلیسیا» در می‌آید. به این ترتیب که او می‌گوید یک انگلیسی آمده بود و یا یک انگلیسیا را دیدم. جهان هولوگرافیک تالبوت هم در اواخر چنان برایش واقعیت می‌یابد که او از مشتقات مختلف هولوگرافیک صحبت می‌کند. فرآورده‌های هولوگرافیک تالبوت عبارت‌اند از: الگوی هولوگرافیک، ایده هولوگرافیک، الگوی هولوگرافیک آشفتنگی، گل و لای هولوگرافیک، انرژی هولوگرافی، اقلیم هولوگرافیک، سوپ هولوگرافیک، هولوجپش، هستی‌های هولوگرافیک، سوپر هولوگرام، انرژی هولوگرافیک، توضیح هولوگرافیک، آسمان همچون هولوگرام، بدن همچون هولوگرام، چند جهان موازی هولوگرافیک، هولوگرافی بودن تجلی حضرت مریم، هولوگرام بودن بشقاب پرنده‌ها، جسمیت‌یابی هولوگرافیک. در دنیای تخیلی تالبوت البته سیمرغ، عمو نوروز، و بابائونل حقیقی هستند زیرا در اسطوره‌های ایرانی و اروپایی آمده‌اند و در جهان هولوگرافیک و در ذهن اسطوره‌ای این ملل وجود داشته‌اند!

تالبوت چنان از شمن‌ها و غیبگویی و قدرت فراطبیعی آن‌ها تعریف می‌کند که گویی دانشی متعالی تر و پیشرفته‌تر از متفکران، فلاسفه، عرفا، و دانشمندان بزرگ جهان دارند. شمن‌ها همان به اصطلاح پزشکان محلی، یا جادوگران قبایل بدوی افریقای و سرخپوستان امریکای شمالی و جنوبی، استرالیا و به ویژه جنگل‌های آمازون هستند. شمن‌ها که یادآور انسان‌های پیش از تاریخ‌اند و دارای همان دانش و معرفت، در میان قبایل خود مشهورند که می‌توانند با ارواح تماس بگیرند و طلسم‌هایی را که سبب بیمار شدن افراد می‌شوند باطل کنند. دانش شمن‌ها همان اسطوره‌های قبیله‌ای است که نسل به نسل از پدر به پسر انتقال یافته است. نسل‌های جوان‌تر که از میان این قبایل بیرون آمده و روستاها و شهرک‌های اطراف خود را دیده‌اند و به اصطلاح چشم و گوششان باز شده، شمن‌ها را مورد تمسخر و تحقیر قرار می‌دهند. با ورود ماهواره و تلفن همراه دیگر دکان شمن‌ها در میان مردم خودشان هم مشتری ندارد. البته فقط تالبوت ظاهراً از این موضوع بی‌خبر است، زیرا می‌نویسد «شمن می‌تواند با مردگان گفت و گو کرده و بی‌درنگ به هر دانشی که می‌خواهد دسترسی یابد» (ص ۳۷۱). او از شمنی به نام «گوزن سیاه» که جادوگر قبیله سرخ‌پوستی اوگلاسیو است نقل می‌کند که گفته است «هر جایی مرکز جهان است». (ص ۴۰۷). و به این ترتیب می‌خواهد

به گفته او مفهومی متفاوت یکی و عارفانه ببخشد. من معتقدم که «گوزن سیاه» به شدت در اشتباه است و با بزرگترین متفکر ایرانی یعنی ملا نصرالدین موافقم که گفته است «مرکز جهان، همان جاست که خر من ایستاده است!»

تالبوت واقعا معتقد است کسانی که مشروب مقدس شمنی را که از گیاهی توهم‌زا تهیه می‌شود می‌نوشند به تجربه خروج روح از بدن نایل می‌شوند و در سطحی به سیر و سلوک می‌پردازند که می‌توانند خدایان و اساطیر کانیبو، دیوها، خدایان با سرهای تمساح را ببینند! البته من به چشم خود دیده‌ام کسانی هم که حشیش و افیون می‌کشند، یا به مقدار زیاد نوشیدنی‌های الکلی می‌نوشند دچار همین تجربیات می‌شوند، که در اصطلاح عامیانه زبان فارسی به آن «فرمایش افیون و الکل» می‌گویند. تالبوت متوجه نیست که بسیاری از کسانی که خیالات و توهماتشان را برایش گفته‌اند و او آن‌ها را به عنوان تجربیات معنوی و سیر و سلوک تفسیر می‌کند، بیماران روانی به درجات مختلف هستند که از واقعیت‌ها گسیخته‌اند. تالبوت همچنین از «طرز بصیرت‌یابی از ادراک تجربه ال-اس-دی» (ص ۱۲۹) نیز صحبت می‌کند!

تالبوت به وجود ارواح، اشباح، جن و پری و شاه پریان اعتقاد دارد و می‌کوشد با نقل قول‌هایی از کسانی که آن‌ها را دیده‌اند وجودشان را به شیوه هولوگرافی ثابت کند. می‌پرسد که چرا این روزها پریان کمتر دیده می‌شوند؟ پاسخش را از قول مرد سالخورده‌ای ساکن یکی از جزایر اسکاتلند نقل می‌کند. شگفت است که چگونه تالبوت به این پاسخ درست و واقعی نرسیده است. این پیرمرد می‌گوید: «قبل از آن که مردم این جزیره باسواد شوند زیاد پریان را می‌دیدند، ولی حالا افراد کمی آن‌ها را می‌بینند!» (ص ۲۸۱). پیرمرد پاسخ درستی داده است. اگر تالبوت هم کمی عمیق‌تر تحقیق کرده و کمی باسواد بود، حتماً چنین کتابی را نمی‌نوشت!

تالبوت که از گفتن این که به تناسخ معتقد است شرم دارد، سعی می‌کند به طور غیرمستقیم و از قول دیگران کشفیاتی را در مورد تناسخ مورد بررسی قرار دهد. تناسخ که از مذاهب بودایی و هندی وارد بعضی فرقه‌های صوفیان شرق شده است بر این باور است که هر کس پس از مرگ دوباره به شکل انسان، حیوان یا گیاه به دنیا می‌آید. تالبوت سپس گزارش‌ها و یا قصه‌های متعددی از کسانی را می‌آورد که ادعا می‌کنند که قبلاً به شکل افراد دیگری در این دنیا زندگی کرده‌اند.

او هر ادعایی را از هر کسی، بدون هیچ‌گونه مدرک و شهادی، چه تجربی و یا منطقی، می‌پذیرد. در جهان هولوگرافیک وی هر ادعایی هر چه پوچ‌تر باشد، جالب‌تر است. به این ترتیب او هیچ نقدی و یا انتقادی بر آن چه شنیده و یا خوانده ندارد و بی‌درنگ آن را می‌پذیرد. پس از ادعای بتی و بارنی هیل مبنی بر دیدن فرود سفینه‌های فضایی و دزدیده شدن آن‌ها توسط انسان‌های فضایی و بردنشان به کرات دیگر و انجام آزمایش بر روی آن‌ها در سال ۱۹۶۱ در امریکا، افراد بسیاری ادعاهای مشابهی کرده‌اند، ولی هیچ یک تاکنون کوچک‌ترین مدرک و سندی ارائه نداده‌اند. در مجموع بیشتر این مدعیان به علل مختلفی مانند مشکلات روانی، کسب شهرت،

دریافت پول برای مصاحبه و... چنین ادعاهایی را داشته‌اند. تالبوت بدون هیچ‌گونه گواه و شاهد سعی می‌کند در دنیای ذهنی خویش علت‌های هولوگرافیک برای آن‌ها بترشد. او نه تنها به وجود بشقاب پرنده اعتقاد دارد، بلکه ادعاهای افراد مدعی دیدن آن را هم توجیه می‌کند. (صص ۳۹۴ - ۳۸۶).

فصل آخر کتاب، «سفر در هولوگرام» است که در آن پریشان‌گویی و هذیان‌گویی‌های هولوگرافیک‌وار به نهایت خود می‌رسد. به چند نمونه توجه کنید: «همبستگی ماهوی ذرات کوانتوم لامکان در امر پیش آگاهی و غیب‌بینی و غیب‌گویی نقش عمده‌ای دارد» (ص ۲۸۶)، افراد روحانی «ارتعاشات بسیار بالاتر» از دیگران دارند (ص ۲۴۵). «این ایده که گذشته به وجهی هولوگرافیک در امواج کیهان ضبط شده و اغلب می‌توان آن را به یاری ذهن انسانی فراخواند و مبدل به هولوگرام‌ها ساخت شاید بتواند تا حدی پدیده جن‌زدگی را توضیح دهد» (ص ۲۷۸).

اما درباره ترجمه کتاب

عنوان کتاب می‌باید عالم و یا گیتی هولوگرافی ترجمه می‌شد، چون جهان کره زمین و حداکثر منظومه شمسی را افاده می‌کند. در حالی که عالم یا گیتی فراتر از آن می‌رود و همه هستی از جمله کهکشان‌ها را هم شامل می‌شود. ترجمه کتاب به طور کلی روان است به جز آن که ناآشنایی مترجم و ویراستار کتاب با اصطلاحات علوم تجربی پزشکی، روان پزشکی، روان‌شناسی، فراروان‌شناسی، و فراعادی در سراسر کتاب به چشم می‌خورد و بعضی‌ها را در این جا می‌آوریم: (معادل‌های مترجم در پرانتز آمده‌اند): سرن (CERN) (کرن)، آزمایش بی‌خبری دوجانبه (double-blind experiment) (آزمایش کوری مضاعف)، داغ‌زدگی (stigmata) (زخم‌پذیری)، جنبانش فراروانی (psychokinesis) (جنبش فراروانی)، غیب‌گویی (clairvoyance) (غیب‌بینی)، تجسد، جسمیت یافتن (materialization) (عینیت‌یابی)، بخشی از دایره بزرگ روی شبکه چشم (meridian) (بخشی از دایره بزرگ روی عنبیه)، آشفتگی (chaos) (هاویه)، باز یافت روح (recovering the soul) (روح را دریاب)، گل سرخ سیزده گلبرگی (thirteen-petaled rose) (برگ گل سیزدهمین)، درون‌گرا (introvert) (درون بین) و برون‌گرا (extrovert) (برون بین)، فراعادی (paranormal) (فراهنجاری)، نماد (projection) (فراکنش)، روانمند (psychic) (فراروان).

ابن سینا که پزشکی دانشمند، فیلسوفی دانا، و عارفی آگاه بود در فصل پنجم، فصل هفتم، و فصل بیست و پنجم از نبط دهم کتاب اشارات و تنبیهات خود، این متن زیبای عرفانی، می‌گوید که حتی کارهای عارفان «علل و اسباب طبیعی» دارند. آیا ما از فلسفه و دانش هزار سال پیش عقب‌تر رفته‌ایم. آیا ما هم یک شمن واقعی شده‌ایم؟ اکنون که سینمای ایران در جهان سینما جایگاهی یافته است، کاش آقای مهرجویی به جای این کتاب، کتابی در زمینه کار هنری و حرفه‌ای خود ترجمه می‌کرد و بدون دانستن‌ش، در میان امواج اقیانوس لاطائلات این کتاب غرق نمی‌شد.